

# کودکان در خانه‌های موقت ریشه نمی‌زنند

زندگی در خانه‌های اجاره‌ای کوتاه‌مدت باعث می‌شود کودکان حس تعلق و مالکیت نداشته باشند و رشد اجتماعی، اعتماد به دیگران و عزت نفس آنان آسیب ببیند



می‌کنند.

علی‌اکبر دهخدا «سکونت» را اقامت و آرامش معنا می‌کند؛ یعنی خانه باید محل دست یافتن به حس تعلق باشد. اما در خانه‌های اجاره‌ای، به‌ویژه با قراردادهای کوتاه‌مدت و قواعد سختگیرانه مالکان، این حس غالباً مجال شکل‌گیری نمی‌یابد. روت و ینبه‌وون، جامعه‌شناس هلندی، در تفکیک شاخص‌های رفاه از «اثر سخت» و «اثر نرم» سخن می‌گوید: داشتن یا نداشتن مسکن، اثر سخت رفاه است، اما کیفیت درک‌شده از سکونت، اثر نرم آن. مسئله امروز دقیقاً همین کیفیت است؛ کیفیتی که در زیست ناپایدار، فرسوده می‌شود.

طبق داده‌های مرکز آمار ایران، حدود ۳۱ درصد مردم کشور مستأجرند و این رقم در تهران به ۵۱ درصد می‌رسد. نوسان‌های ممتد بازار مسکن، مالکیت را برای بخش بزرگی از جامعه به رؤیایی دور دست بدل کرده و پیامد آن، افزایش اجاره‌نشینی و شکل‌گیری زندگی‌ای است که بی‌ثباتی‌اش نه فقط در اعداد اقتصادی، بلکه در روان کودکان و بنیان خانواده‌ها دیده می‌شود؛ کودکانی که در این بستر، از ثبات، امنیت عاطفی و حس تعلق محروم می‌مانند.

## پناهگاه لرزان

داوود فتحی، روانشناس کودک، وقتی از تفاوت خانه‌های ثابت و خانه‌های اجاره‌ای سخن می‌گوید، بحث را از دیوار و سقف آغاز نمی‌کند؛ از «محله» شروع می‌کند. به باور او، نسل‌های پیشین چیزی داشتند که امروز به تدریج رنگ باخته است: زیستن در یک قلمرو انسانی. محله برای کودک، نه صرفاً یک محدوده شهری، بلکه بستر تولد، رشد و هویت‌یابی بود. کودک «بچه‌محل» داشت؛ یعنی شبکه‌ای از رابطه‌های پایدار که در آن دوستی، اعتماد، بازی، دعوا، آشتی و همدلی تمرین می‌شد. اما فرهنگ تازه، آپارتمان‌های اجاره‌ای را غالباً به چشم اقامتگاهی موقت می‌بیند؛ جایی برای ماندن کوتاه، پول جمع کردن و رفتن به خانه‌ای بزرگ‌تر یا محله‌ای بهتر. فتحی تأکید می‌کند این جابه‌جایی‌های مکرر فقط کودکان را بی‌ریشه نمی‌کند؛ حتی صاحبخانه‌ها را نیز از هویت محله‌ای

تهی می‌سازد و پیوندهای انسانی را فرسوده می‌کند. او سپس به نقطه اصلی می‌رسد: کودک برای رشد سالم، به ثبات و امنیت نیاز دارد. خانه برای کودک فقط یک ساختمان نیست؛ یک پناهگاه روانی است. فتحی برای توضیح این معنا، مثال ساده‌ای می‌آورد: در ورودی خانه پدری‌اش که در سال ۶۴ نصب شده بود و پس از خراب شدن، ناچار به تعویض آن شدند. واکنش خواهر و برادرها، غمی عجیب و ناگهانی بود؛ نه برای یک قطعه آهن، بلکه برای تکه‌ای از حافظه. دری که گیر می‌کرد، سروصدا داشت و سال‌ها با خاطره‌ها گره خورده بود. او می‌گوید اگر تعویض یک در چنین بار عاطفی سنگینی برای بزرگسالان دارد، اثرات جابه‌جایی‌های مکرر بر کودک، به مراتب عمیق‌تر و شکننده‌تر است.

از نگاه این روانشناس، نقل مکان‌های پی‌درپی حس «پناه» و «تداوم» را مخدوش می‌کند. کودک هنوز فرصت نکرده بگوید این اتاق من است، این تخت من است، این خانه و محله ماست، که باید دوباره برود. نخستین پیام پنهان این وضعیت، احساس نداشتن کنترل است؛ اینکه کودک در زندگی بر هیچ چیز تسلط ندارد. نتیجه، کاهش اعتماد به محیط، تردید در اعتماد به اشیا و آدم‌ها، و افزایش اضطراب و استرس است؛ اضطرابی که می‌تواند خود را در بی‌خوابی، اختلال در غذا خوردن و بی‌قراری‌های مداوم نشان دهد.

مادر، ۳۵ ساله دو کودک دبستانی، این واقعیت را از زبان زندگی روایت می‌کند: در هفت سال گذشته چهار بار اسباب‌کشی کرده‌اند. هر بار یا با صاحبخانه به مشکل خورده‌اند یا اجاره بالا رفته است. و هر بار، کودکان نه فقط خانه، که مدرسه، دوستان و حتی محل بازی‌شان را از دست داده‌اند؛ گویی ناچار بوده‌اند بارها و بارها زندگی را از نو آغاز کنند.

## کودکان و اضطراب اجاره

فشار اقتصادی اجاره‌نشینی، در بسیاری از خانه‌های شهری، تنها یک مسئله حسابداری نیست؛ یک اضطراب مزمن است که در سکوت، بر سقف زندگی می‌نشیند. ترس از افزایش ناگهانی اجاره‌ها، نگرانی از تمدید نشدن قرارداد، و هراس همیشگی «تخلیه»،

والدین را در وضعیتی نگه می‌دارد که آرامش در آن، نه یک حق، بلکه یک استثناست. این تنش ممتد، به تعبیر دقیق‌تر، در خانه متوقف نمی‌ماند؛ از ذهن والدین عبور می‌کند و به روان کودک می‌رسد. داوود فتحی، روانشناس کودک، این پیوند را بی‌پرده توضیح می‌دهد: هرچه فشار اقتصادی سنگین‌تر شود، روابط خانوادگی آسیب‌پذیرتر می‌گردد. والدینی که زیر بار نگرانی‌های معیشتی فرسوده‌اند، به تدریج صبورتر نمی‌شوند؛ خسته‌تر می‌شوند، زودتر می‌رنجند، زودتر می‌خروشدند و بی‌حوصله‌تر می‌گردند. نتیجه، کاهش کیفیت ارتباط با فرزندان است؛ گفت‌وگو کم‌رنگ می‌شود، گوش دادن جای خود را به واکنش‌های عصبی می‌دهد و خانه از فضای اطمینان‌بخش، به صحنه‌ای پرتنش بدل می‌شود. کودک در چنین فضایی، حتی اگر با جمله‌ای مستقیم تهدید نشود، ناامنی را حس می‌کند؛ زیرا کودکان، به تعبیر فتحی، «اسکنرهای نیرومندی‌اند که اضطراب والدین را می‌خوانند، حتی وقتی والدین می‌کوشند نقش آرامش بازی کنند.

لیلا، مادر یک کودک، این حقیقت را با یک تجربه ساده روایت می‌کند: پسرش چند شب خوابش نبرده است؛ نه به‌خاطر اتفاقی بیرونی، بلکه تنها به این دلیل که گفت‌وگوی پدر و مادر را شنیده بود؛ گفت‌وگویی درباره اینکه شاید دیگر نتوانند اجاره را بپردازند و ناچار شوند خانه را ترک کنند. گاهی یک جمله در آشپزخانه، برای کودک، معنای فروریختن پناهگاه است.

## سیاست‌های پایدار مسکن

اجاره‌نشینی صرفاً یک دغدغه اقتصادی فردی نیست، بلکه چالشی توسعه‌ای است که با سیاست‌های کلان مسکن، عدالت اجتماعی، عدالت آموزشی و سلامت روانی پیوند خورده است. نوسانات بازار، فقدان مالکیت پایدار و رشد اجاره‌های سرسام‌آور، تنها نمودهای اقتصادی این مسئله‌اند و در پشت پرده، کودکان و خانواده‌ها هزینه‌ای سنگین می‌پردازند. کارشناسان معتقدند که سیاست‌گذاری‌های مؤثرتر می‌تواند این چرخه آسیب را کاهش دهد: سقف‌گذاری منطقی برای افزایش سالانه اجاره‌ها یا در نظر گرفتن نرخ تورم، ساخت مسکن اجاره‌ای یا مالکیت دولتی یا مشارکتی برای اقسار کم‌درآمد یا جوانان، و اجرای مالیات بر خانه‌های خالی و معاملات مکرر برای مقابله با احتکار و دلالی، نمونه‌هایی از این راهکارها هستند. اعطای وام ودیعه با بهره پایین و بازپرداخت بلندمدت نیز می‌تواند فشار اقتصادی خانواده‌ها را کاهش دهد. با وجود آنکه این طرح‌ها در اسناد مطرح شده‌اند، اما در عمل اجرای کامل و مؤثر آنها همچنان ناموفق بوده و حاشیه امنی برای خانواده‌ها فراهم نکرده است. کارشناسان بر این باورند که ایجاد ثبات در بازار مسکن، نیازمند تعهد مستمر و نظارت دقیق است تا این ابزارهای کلان بتوانند نقش واقعی خود را در کاهش بی‌ثباتی و آسیب‌های روانی ایفا کنند. بدون سیاست‌های پایدار، خانواده‌ها همچنان با استرس مداوم مواجه‌اند و کودکان، قربانی این بی‌ثباتی خواهند بود.

## راهکارهای خانواده‌محور

در سطح خرد، توجه به ابعاد عاطفی و روانی کودک، اهمیت هم‌تراز با سیاست‌های کلان دارد. دکتر داوود فتحی توصیه می‌کند والدین تلاش کنند جابه‌جایی‌ها را کاهش دهند و خود را به یک ثبات نسبی برسانند. اجاره‌خانه نباید صرفاً ارزان بودن مدنظر باشد، بلکه شرایط زندگی و آرامش کودک نیز معیار باشد. گفت‌وگوی واضح و بدون اضطراب با کودک درباره علت نقل مکان، پرسیدن احساس او و همدلی با نگرانی‌هایش، از بار روانی اسباب‌کشی می‌کاهد. حفظ روتین روزمره، به هم نریختن برنامه‌های غذا، خواب، بازی و مدرسه و نگه داشتن ارتباط با دوستان قبلی از طریق تماس تصویری و بازدید برنامه‌ریزی شده، به کودک حس ثبات می‌دهد. ورود به خانه جدید باید با ایجاد حس مالکیت همراه باشد؛ اجازه دهید کودک تصمیم بگیرد اتاقش را چگونه مدیریت کند و فضای شخصی‌اش را شکل دهد. گسترش ارتباط با همسایه‌ها، حضور در پارک، مسجد، کتابخانه و کلاس‌ها، علاوه بر سرگرمی، به کودک حس تعلق و پیوند اجتماعی می‌دهد. رابطه مستحکم والد و کودک، کلید پرورش امنیت روانی است؛ زیرا حتی اگر سقف بالای سر موقت باشد، حمایت عاطفی می‌تواند سپری در برابر آسیب‌های اجاره‌نشینی باشد و زمینه رشد کودکانی ریشه‌دار و احساس امنیت‌دار را فراهم کند.

یادداشت  
O P I N I O N



حمید حاج اسماعیلی

کارشناس بازار کار

## حقوق واقعی؛ کلید آرامش بازار

دستمزد در ایران سال‌هاست در همان نقطه‌ای گیر کرده که تورم و معیشت هر روز جلوتر می‌دوند و سیاست‌گذاری هر سال با چند پله عقب‌ماندگی به دنبال آن‌ها می‌دود. مسئله فقط این نیست که حقوق کارگران با نرخ تورم هم‌سطح نشده است؛ مسئله مهم‌تر آن است که سازوکار تعیین مزد، در عمل به یک چرخه تکراری تبدیل شده که نتیجه‌اش کاهش مستمر قدرت خرید و فرسایش اعتماد عمومی است. وقتی دستمزد از واقعیت زندگی عقب می‌ماند، اقتصاد فقط فقیرتر نمی‌شود؛ تولید هم ضعیف‌تر و جامعه عصبی‌تر می‌شود.

قانون، معیارهای روشن دارد: دستمزد باید هم‌بسر پایه نرخ تورم و هم بر پایه هزینه زندگی خانوار متوسط تعیین شود. اما تجربه سال‌های گذشته نشان داده که این معیارها اغلب به جای آنکه مبنای تصمیم باشند، به حاشیه رانده شده‌اند. نتیجه روشن است: خانوار کارگری به نقطه‌ای رسیده که بخش بزرگی از درآمدش صرف اجاره خانه، خوراک و هزینه‌های ضروری می‌شود و جایی برای پس‌انداز، آموزش، درمان یا حتی نفس کشیدن باقی نمی‌ماند. در چنین وضعی، دستمزد کمتر از تورم نه یک «مدیریت اقتصادی»، بلکه نوعی انتقال خاموش هزینه‌ها به طبقات پایین است.

از سوی دیگر، افزایش مزد صرفاً یک سیاست رفاهی نیست. اگر دستمزد بتواند نیازهای اساسی را پوشش دهد، بهره‌وری نیروی کار بالا می‌رود، انگیزه حفظ شغل افزایش می‌یابد و بازار داخلی جان می‌گیرد. اقتصاد ایران، برخلاف بسیاری از اقتصادهای صادرات‌محور، هنوز به تقاضای داخلی متکی است. وقتی تقاضا تضعیف شود، تولیدکننده هم از پامی افتد. بنابراین افزایش مزد واقعی، می‌تواند همزمان یک سیاست حمایتی و یک محرک اقتصادی باشد؛ به شرط آنکه با برنامه و بدون شوک‌های بی‌حساب اجرا شود. نشانه‌هایی از تغییر نگاه را سیاست‌گذاری دیده می‌شود. رد افزایش‌های حداقلی و حرکت به سمت افزایش پلکانی نشان می‌دهد واقعیت اجتماعی جدی‌تر شده است. قدرت چانه‌زنی کارگران، اعتراض‌های معیشتی و فشار هزینه‌ها تصمیم‌ها را تغییر داده؛ اما اقتصاد هنوز زیر بار تحریم، رکود و نااطمینانی سیاسی است. نکته کلیدی اینجاست: حتی اعمال کامل تورم هم لزوماً دستمزد را «واقعی» نمی‌کند، چون تورم امروز فقط یک عدد نیست؛ انباشت سال‌های گذشته است. به همین دلیل، اصلاح دستمزد باید همزمان با سیاست‌های مکمل پیش برود: افزایش معنادار حق مسکن، طراحی ابزارهای حمایتی مانند کالابرگ الکترونیکی، و ایجاد سازوکارهای پایدار برای تأمین هزینه اجاره. اگر مسکن مهار نشود، هر میزان افزایش دستمزد در نهایت در جیب بازار اجاره تخلیه می‌شود و تاگرز دوباره در نقطه صفر می‌ایستد.

دستمزد، تنها یک ردیف در جدول هزینه‌های دولت یا بنگاه نیست؛ دماسنج اعتماد اجتماعی است. اگر سیاست‌گذار می‌خواهد اقتصاد نفس بکشد، باید دستمزد را از حالت «تصمیم سالانه» به یک «اصلاح ساختاری» تبدیل کند؛ اصلاحی که هم به معیشت احترام بگذارد و هم به تولید فرصت بدهد.

جابه‌جایی‌های مکرر، کودکان را از مدرسه، دوستان و محله جدا می‌کند و امنیت روانی آن‌ها را کاهش می‌دهد